

سوئیچ‌بورد شیطان

یوجین تکرا رامین اعلائی



چنانچه سقراط اذعان می‌دارد، این یک دیو بود که مانع از ورود او به عرصه‌ی سیاست شد:

این موضوع از اوان کودکی من شروع شد - هرازگاهی قسمی صدا می‌شنوم، که وقتی می‌آید پیوسته مرا از آنچه قصد انجام دادنش را دارم، دلسرد می‌کند [...] هم‌اوست که مرا از ورود به زندگی عمومی باز می‌دارد، که البته نزد من، بسیار نیکو است، آقایان احتمالاً شما برخلاف من اطمینان دارید که اگر من وارد سیاست می‌شدم، مدت‌ها پیش زندگی خود را از دست می‌دادم، بی‌آنکه نفعی برای شما و یا حتی خودم داشته باشم.

در حالی که باید از سقراط به دلیل شنیدن صدای دیوش متشکر باشیم، لازم است بدانیم که حضور دیو عموماً یک رخداد معجزه‌آسا نیست، بلکه یک پدیده‌ی روزمره است؛ دیو پیوسته در کنار سقراط است و او را همراهی می‌کند و البته در مواردی او را پند و اندرز می‌دهد.

اما به غیر از [سقراط](#)، ما درباره‌ی دیوهای فلاسفه‌ی دیگر چیزهای اندکی می‌دانیم. شاید به این دلیل که فلاسفه، با

اتکا به مرام خرد خودبسنده‌ی خود، نیازی به دیو پهلونشین و مصاحب ندارند. دیوی که در میانه‌ی تأملات دکارت بر او ظاهر می‌شود، به همین سادگی توسط او معزول می‌گردد. با این حساب، اجازه دهید که بحث خود را اینگونه آغاز کنم: در حالی که فلاسفه زمان زیادی را صرف بحث در مورد اختلاف مابین هستی و نا-هستی کرده‌اند، الهیات زمان خود را صرف اندیشیدن در باب هستی بینابین، هستی میانجی [رسانش] یا هستی در میان می‌کند.

برای متکلمینی همچون آکوئیناس، چنین موجودات وساطت‌کننده‌ای، مانند فرشتگان، وظیفه‌ی مهمی داشتند: آن‌ها نه تنها تضمینی مفهومی و اعتقادی مبنی بر اینکه نسبتی قابل اتکا میان امر زمینی و امر الهی وجود دارد، عرضه می‌داشتند، که می‌کوشیدند حتی پاسبان دائمی این مرز هم باشند. مادامی که خداوند قادر است پیوسته در ورای حدود قلمرو معرفت انسان قرار بگیرد، و مادامی که انسان‌ها بسیار انسان باشند، همه چیز در منطقه‌ی میانی فرشتگان، شیاطین و دیگر موجودات غیرمادی رخ می‌دهد. الهیات اولیه‌ی یهودی-مسیحی، با ملقمه‌ی پیچیده‌اش از تأثیرات پاگانستی و نوافلاطونی، یک کیهان‌شناسی تمام و کمال [سلسله‌مراتب الهی] تصویر می‌کند، که از خود امر الهی گرفته تا پست‌ترین کرم - که از لاشه‌ی اجساد تغذیه می‌کند - را در برمی‌گیرد. فرشتگان (angelos) طبق تعریف، پیام‌رسان و واسطه هستند؛ گاهی اوقات آن‌ها واقعاً پیام‌هایی را از خاموشی مرموز خدا به انسان‌های پرسر و صدا می‌رسانند، و در مواقعی دیگر صرفاً بر مرز میان زمین و افلاک حکمرانی می‌کنند - فرشته‌ی محافظ، فرشته‌ی انتقام، فرشته‌ی ثبت‌کننده...

این‌ها همه برای ارتدوکس‌ها و مؤمنان خوب است. اما آن هنگام که موجودات وساطت‌کننده در میانجی‌گری [رسانش] کوتاهی کنند، چه رخ می‌دهد؟ یا آن هنگام که از میانجی‌گری [رسانش] امتناع کنند؟ آن هنگام که آن‌ها بسیاری از کنش‌های میانجی‌گری [رسانش] را در قالب نوعی از میانجی‌گری منفی بلااثر کنند، چه رخ می‌دهد؟ این البته داستان فرشتگان سقوط کرده است. از این رو برای هر فرشته که نظم کیهان را حفظ و اداره می‌کند، یک ضد فرشته وجود دارد که باعث آشفستگی، نابودی و بی‌نظمی می‌شود؛ در مقابل فرشته‌شناسی، دیوشناسی وجود دارد. دیوشناسی در سطح تاریخی، بخشی از تاریخ طولانی و تاریک آزار و شکنجه، تفتیش عقاید و شکار جادوگران در اروپای اولیه است. به عنوان یک زمینه‌ی مطالعاتی، دیوشناسی به جای تفکر و تعمق متافیزیکی، در قالب رویکردی واقع‌بینانه به تعریف، دسته‌بندی و دیوزده کردن فعالیت‌هایی پرداخته است که برای کلیسا یک بدعت تلقی می‌شد. با این اوصاف، رساله‌های دیوشناسی - که بسیاری از آن‌ها به عنوان نظام‌نامه توسط مفتشین عقاید نگاشته شده است - همچنین حاوی مفاهیم جذابی در باب ارتباط و اختلال، اتصال و انفصال، میانجی‌گری [رسانش] و ضد میانجی‌گری [ضدرسانش] هستند.

در این مورد کتاب آرماندو مگی با عنوان بلاغت شیطان: مطالعه‌ی دیوشناسی رنسانس بسیار حائز اهمیت است. مگی - که مطالب مرتبط بسیاری درباره‌ی دیوشناسی نگاشته است - را می‌توان در زمره‌ی نسل فعلی دانش پژوهانی قلمداد کرد که به جنبه‌های سیاسی و فلسفی دیوشناسی علاقمندند. البته اینجا باید یادآوری کنم که قصد من این است که کتاب مگی را عامدانه تحریف کنم. چون در نهایت تمرکز او بر روی شیوه‌ای است که در آن رساله‌های دیوشناسی تسلط اهریمنی را به واسطه‌ی زبان، معانی بیان و اجراگری تفسیر می‌کنند. در واقع سؤال اصلی مگی به طرز گمراه‌کننده‌ای ساده است: اگر فرشتگان پیام‌آوران کلام خداوند هستند، پس دیوها از جانب چه کسی (یا کسانی) سخن می‌گویند؟ در نزد مگی دیوها پیام‌آوران کسی نیستند. آن‌ها از جانب کسی سخن نمی‌گویند. از این رو در انتها درجه‌ی تسلط

اهریمنی، دیو مخابره‌کننده‌ی قیل و قال و پارازیت است، واسطه‌ی نیستی:

چونان سوزشعله‌ای که هر چه با آن روبه‌رو گردد، بسوزد [...] زبان اهریمنی مروج هرج و مرج و نابودی است [...] اگر یک فرشته‌ی سودمند عبارتی زبانی است که متکلم را به طرف صحبتش متصل می‌کند، یک دیو یادبودِ دفعی دائمی از معنا است.

اگر برکت الهی حد اعلی سوپژکتیویته‌ی مذهبی است؛ عروج به سوی یگانگی وحدت با امر الهی (یعنی به سوی غوطه‌وری مطلق، بی‌واسطه‌گی مطلق)، پس تسلط [تسخیر] اهریمنی از هم پاشیدگی، تفرق و اتلاف سوژه است (گسستی کامل، ایهام و استبعاد مطلق). در این خصوص، من تأکید مگی بر زبان، بلاغت و اجرا را در زمینه‌ای گسترده‌تر، یعنی در زمینه‌ی رسانه، میانجی‌گری [رسانش]، و وسواس‌های اخیر در خصوص ارتباط جهانی، حکومت مطلقه‌ی اشتراک و دسترس‌پذیری‌های تمام و کمال می‌فهمم.



Martin Schongauer,

The Temptation of St Anthony, c. 1470–1475

کتاب مگی همچنین از تجزیه و تحلیل معمول متون مشهوری همچون پتک جادوگران [1] [مالوس مالیفیکاروم] و رویکردهای نخ نما به موضوع بر اساس نژاد و جنسیت اجتناب می‌کند. در عوض، او بر روی آثاری به همان اندازه مهم اما دست‌کم گرفته شده تمرکز می‌کند، برای مثال رساله‌ی عجایب الساحرین و غرایب الشیاطین [2] [دِ استریگیماگوروم دایمونومکوئه میراندیس] اثر سیلوستر ماتزولینی (1521)، فرهنگ جامع جن‌گیری [3] [تسائوروس اکسورکیسموروم] و تجربیات عرفانی مرموز ماریا مادالنا دو پاتزی. ممکن است مگی این را نفهمد، اما در نهایت رساله‌هایی که او مورد بحث قرار می‌دهد، با همه‌ی علایق او در باب زبان، ارتباط و پیوند با ورای جهان مادی، نسبت‌هایی بسیار جالب برقرار می‌کنند.

در هر حال نقطه‌ی اتکای مگی رساله‌ی عجایب الساحرین و غرایب الشیاطین ماتزولینی است. ماتزولینی متکلم کاتولیک و راهب فرقه‌ی دومینیکن بود. او از اوایل قرن شانزدهم به عنوان یک مفتش در لمباردی مشغول به کار شد، همان‌جا به استاد مقدس ملقب گشت، و منصبش را تا زمان مرگ پاس داشت. ماتزولینی که راهبی محبوب پاپ بود، پیوسته در موقعیت مجادله با لوتر قرار داشت. رساله‌ی او همچون بسیاری از رساله‌های دیوشناسی آن دوره، به مسائل نظری و عملی توجه دارد - چیزی شبیه به فرمول‌بندی کردن یک نظریه‌ی منسجم در باب دیوها و فعالیت‌های اهریمنی آن‌ها، و مجموعه‌ای از روش‌ها برای ردیابی و مجازات چنین فعالیت‌هایی.

مگی این رساله را برجسته می‌کند زیرا در آن، تسلط و تسخیر اهریمنی تحت الشعاع قرار گرفتن اسرارآمیز و ناگهانی سوژه‌ی انسانی [روح و بدن] نیست. در عوض، ماتزولینی روشی را پیشنهاد می‌کند که به واسطه‌ی آن دیو انسان را در اختیار می‌گیرد و یا به واسطه‌ی آن سخن می‌گوید. ماتزولینی با تکیه بر نظریه‌های آگوستینی در باب نطق [گفتار] فرشتگان و همچنین نظریه‌های توماس در باب همانندی خرد فرشته‌ای (وابسته به فرشته) و معرفت انسانی، پیشنهاد می‌کند که نظم، دستور و رمزی برای تسلط و تسخیر اهریمنی وجود دارد که در آن دیو از منطق به عنوان راهی برای حمله به بشر استفاده می‌کند. از نظر آکوئیناس، فرشتگان سنتاً خود را با نشانه‌های محقق‌ی که انسان‌ها می‌توانند بخوانند، آشکار می‌کنند، که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به درک تصورات و صداها و همچنین مشاهده‌ی پدیده‌های نامعمول در طبیعت اشاره کرد. این حرکت، حرکتی یک‌طرفه است از جانب خدایی فراسوی نطق و سکوت، و به میانجی فرشتگانی که زبانی قابل خواندن برای انسان‌ها تولید می‌کنند. و به این ترتیب انسان به شیوه‌ای غیرمستقیم به بارگاه الهی متصل می‌شود. با خواندن وارونه‌ی این نشانه‌ها، البته با شکل صحیح مطابق با متن کتاب مقدس و علوم الهی، می‌توان ارتباط با موجودات ماوراءالطبیعه را تأیید کرد و در عین حال پیام‌های الهی آن‌ها را رمزگشایی کرد.

منطق دیو البته منطقی منحرف است. از نظر ماتزولینی، دیوها به ارتباط با بنی بشر علاقمندند، اگرچه انگیزه‌های آن‌ها کاملاً متفاوت است. دیوها با انسان ارتباط می‌گیرند و می‌کوشند خود را به واسطه‌ی نشانه‌ها، رمزها و علائم بیان کنند. اما در حالی که فرشتگان بر حسب آشکار کردن حضور امر الهی (پیام‌آوران خداوند) درک می‌شدند، دیوها نه خدایی دارند که پیام او را منتقل کنند، و نه در عین حال، پیام [حتی اگر پیامی داشته باشند نیز] پیامی منسجم است که به نفع سوژه‌ی انسانی باشد. برای کسی که تسخیرشده، آنچه باقی می‌ماند ناتوانی در سخن گفتن است، او صاحب دهانی است که کلمات را اداء نمی‌کند بلکه قی‌اشان می‌کند، و زبانش زبانی الکن و بی‌معنا است. به طور خلاصه، میانجی‌گری [رسانش] دیوها عبارت است از ارتباط بحد افراط (پر حرفی، هذیان‌گویی، مهمل‌بافی)، بدن زنده و دهشتناک (تشنج، استفراغ، خودزنی) و یا خاموشی (مالیخولیا، روان‌گسیختگی‌های کاتاتونی [4]). دیوها میانجی‌گری [وساطت و مداخله] می‌کنند، اما به شیوه‌ای منفی یا متناقض.

ماتزولینی به عنوان یک مفتش نگران جنبه‌های عمل‌گرایانه‌ی فعالیت‌های اهریمنی بود، مسائلی که پیش‌تر در رساله‌هایی همچون پتک جادوگران بیان شده است: چگونه می‌توان شخص تسخیرشده را تشخیص داد؟ برای این منظور باید به دنبال چه نشانه‌هایی بود؟ اگر شخص صرفاً مشکوک به فعالیت‌های اهریمنی است، چگونه می‌توان دیو را از بدن او بیرون کشید؟ چنان‌که مگی نشان می‌دهد، ماتزولینی (با ارجاع به ارسطو و آکوئیناس) بر قیاس منطقی [5] به عنوان روشی که دیوها به واسطه‌ی آن بر انسان تسلط دارند، تمرکز می‌کند. همان‌طور که در یک قیاس منطقی از دو قضیه (پیش‌گزاره) برای نتیجه گرفتن استفاده می‌شود (همچون مثال معروف «پس سقراط فانی است...» [6])،

وظیفه‌ی فرشتگان نیز این است که تعالی، تفوق و وحدت و یگانگی خداوند را به ذات متلاشی‌شده و سقوط‌کرده‌ی انسان وصل کند. همانطور که آکوئیناس می‌نویسد، «برای رفتن از یک منتها درجه به دیگری، ضروری است که از میانه عبور کنید.»

در نظریه‌ی ماتزولینی، دیوها پیام‌ها را قطع می‌کنند، آن‌ها را تغییر می‌دهند و از نو ارسال می‌کنند و گاه زبان انسان و فرشته را تقلید می‌نمایند. در هر حال آنجا که فرشتگان ارتباط مؤثر و واضح را تضمین می‌کنند، دیوها سیستم را دچار اختلال می‌کنند؛ در واقع اگر فرشتگان مدیر سیستم (یا به اصطلاح ادمین) هستند، دیوها هک‌رند. تصویری که ماتزولینی می‌سازد لایه‌ای کاملاً نامرئی میان امر زمینی و امر الهی، با کلمه‌ها، تمثال‌ها، خاطره‌ها، دعاها و اوهام است که میان انسان و خداوند، به وسیله‌ی فرشتگانی که پیام‌ها را طبقه‌بندی می‌کنند و می‌پالایند، برجسته و هدایت می‌شود. این لایه‌ی میانی، عنصر آسمانی مافوق طبیعی، همان جایی است که سرو کله‌ی دیوها در آن پیدا می‌شود. ماتزولینی حتی تا بد آنجا پیش می‌رود که ادعا کند دیوها قادرند هوا را به تصرف خود دریاورند، امری که به آن‌ها اجازه می‌دهد بی‌شکل و دگردیس باشند، به وسیله‌ی بادها حمل شوند و به هر شکل و شمایلی که می‌خواهند تبدیل گردند. مگی نظریه‌ی دیوهای ماتزولینی را این چنین به اختصار شرح می‌دهد:

هوا گزاره‌ی نهایی دیوها است [...] هوا دلالت بر «آویخته بودن» [زمینی نبودن، مادی نبودن] دیوها دارد [...] یک دیو هم می‌تواند هوا را حرکت دهد [با حرکت دادن هوا صدا تولید کند] تا زبانی ویژه‌ی انسان بازتولید گردد، و هم می‌تواند یا حرکت دادن آن فیگوری دارای بدن بسازد که انسان می‌تواند با آن آمیزش کند [...]

این مخلوط عجیب (ضد)ارتباط جسمانی همچنین در متنی دیگر که مگی مدنظر دارد نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ فرهنگ جامع جن‌گیری که رساله‌ای است مربوط به سال 1608 میلادی. در حالی که پتک جادوگران دیوشناسی را به عنوان یک عرف رسمی در زمینه‌های الهیاتی، سیاسی و فقهی تصدیق کرد، فرهنگ جامع جن‌گیری روش‌هایی را برای جن‌گیری به مفتشان و کشیشان ارائه نمود. این فرهنگ در واقع مجموعه‌ای از رساله‌های مجزا است که با عناوینی همچون عصا یا چوبدستی دیوها [7] [فوستوس دایمونوم]، شلاق دیوها [8] [فلاگوم دایمونوم]، نابودی دیوها [9] [دیسپرسیو دایمونوم] و گریز دیوها [10] [فوگا دایمونوم] مشخص شده‌اند.

فرهنگ جامع در وهله‌ی اول یک کتابچه‌ی راهنمای عملی است که با هدف عرضه‌داشت هر آنچه پنهان است، جمع‌آوری گشته است. همانطور که مگی خاطر نشان می‌کند، دیوها سخن می‌گویند چون می‌خواهند امر مجسم کردن را از جهان کسر کنند. آن‌ها حضور خود را تنها به واسطه‌ی نفی کردن، کناره‌گیری و مبهم و تاریک کردن آشکار می‌کنند. از همین رو است که عمل جن‌گیری قابل توجه و معنی‌دار است - چون هدفش این است که حضور را به غیاب تحمیل کند و امر مبهم را آشکار سازد. حتی در تفتیش عقاید نیز، که خود معطوف بود بر بدن رنج‌دیده و شکنجه‌شده‌ی سوژه‌ی تسخیر شده، بازجویی‌ها در سطح زبان، نشانه‌ها و رمزگان‌ها، نام‌ها و تسلسل‌ها، یادواره‌ها و اعتراف‌ها، فریادها و هق‌هق‌ها به پیش برده می‌شد. چون در نهایت گفتار باید جایگزین سکوت می‌گشت.

فرهنگ جامع چارچوبی را برای این نمایش حاکمیت الهی ارائه می‌کند و صراحتاً امر شیطانی را در مقابل امر الهی قرار می‌دهد. یکی از رساله‌های جای‌داده‌شده در این فرهنگ در این باره بسیار روشن سخن می‌گوید:

امر سه تایی زبان است [11]. نوع اول، زبان کردار و عمل است. دوم صدا است؛ و سوم ذهن. خداوند با زبان کردار سخن می‌گوید. بشر با زبان صدا و فرشتگان با زبان ذهن.

آن هنگام که جن‌گیر باید انسان را از گفتارهای نانسانی جدا کند، و زبان معتبر انسانی را از نسخه‌ی شبیه‌سازی شده‌ی اهریمنی تمییز دهد، سطح صدا (انسان) به عرصه‌ی منازعه تبدیل می‌گردد. چه از طریق نشانه‌های بیرونی (رفتارهای عجیب، زکام، درد ناگهانی، تشنج) و چه از طریق نشانه‌های درونی (افکار عجیب، کلمه‌ها یا عبارت‌هایی در ذهن)، دیو در مجسم کردن و اجرای زبان صدا و اجرای نقش خود انسان زبردست و ماهر است. در حقیقت، گاهی اوقات نشانه‌های بیرونی و درونی یکی می‌شوند، در این مورد مگی به عنوان مثال یک آیین جن‌گیری را مثال می‌آورد، آنجا که شخص جن‌گیر معجونی متشکل از گیاهان، سرکه و روغن زیتون را به شخص تسخیر شده می‌دهد و او را به قولی تطهیر می‌کند. «به نام خداوند متعال، هم‌او که خالق فضیلت شفا بخش تو است... این ترکیب طبیعی، تو را وادار به استفراغ روح‌پلیدی خواهد کرد که در تو سکنی گزیده است...» با ارجاع به داستان یونس و وال، شخص جن‌گیر بر سوژه‌ی انسانی تسخیر شده حکم می‌راند که در حین استفراغ روح‌پلیدی، نام او را نیز ذکر کند. پس از آن است که نام دیو به بیرون پرتاب می‌شود و شکل ارتباط میان سوژه‌ی انسانی و دیو به عمل استفراغ مسخ می‌گردد. این نمایانگر بسیاری از متونی است که مگی در مورد آن‌ها بحث می‌کند - شکلی از میانجی‌گری [رسانش] شیطانی که خود را در یک لحظه به واسطه‌ی نفی و غیبت آشکار می‌کند (دیوها هرگز با صدای خود سخن نمی‌گویند، و هرگز چهره‌ی خود را نشان نمی‌دهند)، و در عین حال به واسطه‌ی آنچه ژرژ باتای زمانی آن را ماتریالیسم پست [12] خواند، یکی از آب‌گونه‌های بدنی و استفراغ الهی.

امروز دیگر ما به دیوها اعتقاد نداریم. در حال حاضر فرهنگ‌های جهانی و شبکه‌ای ما یا بیش از حد مذهبی و متعصب‌اند و یا بیش از حد عقلانی، در هر حال آن‌ها هرگز اجازه نمی‌دهند که نوعی از کیهان‌شناسی که توسط دیوشناسان مدرن اولیه طراحی شده است، امکان بقا داشته باشد. با این حال، ما دوست داریم همچنان به خود بقبولانیم که دیوها زمانی وجود داشته‌اند، برای مثال در این مورد می‌توان به زیرژانر «فیلم جن‌گیری» در سینمای وحشت اشاره کرد که نشان‌دهنده‌ی میل طبیعی ما به داستان‌پردازی درباره‌ی این موجودات است - از فیلم‌های مستند دوران صامت همچون هکسان [13] گرفته تا فیلم‌های سینمای هالیوود همچون جن‌گیر [14]، و فیلم‌های اخیر همین ژانر مثل آخرین جن‌گیری [15]. با این حال، رفتار مگی با این موضوع چیز دیگری را نشان می‌دهد. تجزیه و تحلیل او از رساله‌های دیوشناسی، یک نظریه‌ی دقیق و ظریف درباره‌ی میانجی‌گری [رسانش] و ارتباط را صورت‌بندی می‌کنند که در چارچوب حاکمیت الهی تنظیم شده است.

در حد خود، دیو و تسخیر اهریمنی نوعی انسان‌گرایی پیشامدرن تشکیل می‌دهند: «برای دیو، معرفت همیشه معادل نابودی است.» در دستان مگی، دیوها دور از فهم و سوسه‌گران و یا شیادان انسان‌شناس و روانشناس هستند. آن‌ها با حدود فعالیت اساسی، با مادیت کلمه‌ها، نشانه‌ها و رمزگان‌ها، با جهان معمایی، متلاطم و گاه شریر نانسانی منطبق‌اند. دیوها و تسخیر اهریمنی به این معنا درباره‌ی سوژه و مرزهای همیشه شکننده‌ی آن نیست‌اند و یا حتی درباره‌ی انسان (یا پسانسان)، بلکه در عوض، آن‌ها درگاه محدودیت‌هایی هستند برای توانایی ما در درک جهان، چه از منظر انسانی و چه از منظر الهی. «با قرائت نشانه‌های طبیعی (بادها، ابرها، حالت حیوان‌ها)، شیاطین قادر به ایجاد طوفان‌ها، طاعون‌ها و سیل‌ها هستند. مضاف بر این، یک روح‌پلیدی قادر است با قرائت ژست‌های بشر، حالت‌های چهره و زیر و بمی صدای او، خطبه‌ای بسازد که توان خراشیدن روح و جسم بشر را دارد.»

[1] پتک جادوگران یا مالوس مالیفیکاروم (مالوس مالیفیکاروم | Maleficarum Malleus) رساله‌ای نفرت‌انگیز درباره‌ی جادوگران است که در سال 1486 بدست هنریش کرمر؛ یک مفتش عقاید وابسته به کلیسای کاتولیک نوشته شده و نخستین بار در 1487 در آلمان انتشار یافته است. هدف اصلی مالوس در این کتاب کوشش برای رد سیستماتیک استدلال‌هایی است که ادعا می‌کنند جادوگری وجود خارجی ندارد. طبق استدلال کرمر در مالوس سه ویژگی برای جادوگری ضروری است: نیت شیطانی جادوگر، کمک شیطان و اذن خداوند. م.

[2] De Strigimagarum Daemonumque Mirandis

[3] Thesaurus Exorcismorum

[4] روان‌گسیختگی کاتاتونی (Schizophrenia Catatonic)) نوعی از روان‌گسیختگی است که شخص مبتلا به آن دچار اختلالات حرکتی شده و گاهی تا مدتی طولانی بدون حرکت یا صحبت کردن ثابت مانده و در برخی موارد دیگر افراد حرکات هیجانی یا بیش‌فعال از خود نشان می‌دهند. م.

[5] قیاس یا قیاس منطقی استدلالی است از کل به جزء که اگر مقدمه‌های آن درست باشند، نتیجه‌ی به دست آمده نیز حتماً درست است. منظور از قیاس در منطق این است که هرگاه دو یا چند فرض را درست و مطمئن بدانیم و رابطه‌ی این فرض‌ها چنان باشد که به‌ناچار از این فرض‌های صحیح، نتیجه‌ای منطقی به دست آید، این نتیجه را باید پذیرفت. اگر ما این نتیجه‌ی منطقی یعنی همان گزاره را نپذیریم دچار تناقض خواهیم شد. به عبارت دیگر قیاس، گونه‌ای برهان منطقی است که در آن از دست کم دو قضیه (فرض مقدماتی، پیش‌گزاره)، گزاره‌ای (نتیجه) استنتاج می‌شود. برای نمونه، وقتی بگوییم: مریخ سیاره است. (پیش‌گزاره اول) و هر سیاره می‌چرخد. (پیش‌گزاره دوم) پس بر پایه قیاس: مریخ می‌چرخد. (گزاره) به زبان ساده اگر سه گزاره داشته باشیم که صحت دومی را بر اساس اولی تعیین کنیم و همچنین صحت سومی را بر اساس دومی تعیین کنیم در نتیجه طبق قیاس قادر خواهیم بود صحت سومی را بر اساس اولی به دست آوریم. م.

[6] اشاره‌ی نویسنده به این استدلال مشهور ارسطو است: «انسان فانی‌ست، سقراط انسان است، پس سقراط فانی‌ست.» م.

[7] Fustus Daemonum

[8] Flagellum Daemonum

[9] Dispersio Daemonum

[10] Fuga Satanae

[11] از نظر نویسنده زبان یک امر سه‌چینه (سه تا) است. چیزی که سه بار بر روی خود تا خورده است. یک تای زبان کردار و عمل خداوند است، تای دوم صدای انسان است و تای سوم ذهن فرشتگان. م.

[12] Base Materialism

[13] H0xan

[14] The Exorcist

[15] The Last Exorcism

مشخصات متن اصلی:

-<https://www.metamute.org/editorial/occultural-studies-column/occultural-studies-3.0-devils-switchboard>

<https://apparatus.com/>